

مردم هنوز می خرنند اما با ترس از مانده حساب

حالا اینکه واجب نیست!

کیمیا ملکی: در فروشگاه‌های شهر، ماجرا همیشه از کنار قفسه‌های گران شروع نمی‌شود. گاهی از همان لحظه‌ای آغاز می‌شود که خریدار، قبل از برداشتن کالا، چند ثانیه مکث می‌کند. قیمت را می‌بیند، به کارت بانکی خود فکر می‌کند، اجاره آخر ماه را به یاد می‌آورد، قبض‌ها را مرور می‌کند و بعد آرام، بی‌صدا، بی‌آنکه کسی متوجه شود، کالا را همان‌جا می‌گذارد. این روزها بخش بزرگی از خرید خانوار نه با جمله «لازم داریم» که با جمله «فعلا واجب نیست» مدیریت می‌شود. گوشت، لبنیات، برنج، میوه، تنقلات، پوشاک، لوازم خانه، کلاس آموزشی، دندان‌پزشکی و حتی بعضی اقلام درمانی، یکی‌یکی وارد فهرست انتظار شده‌اند؛ فهرستی که معلوم نیست کی دوباره نوبتش برسد. فشار اقتصادی، فقط سفره را کوچک نکرده؛ ذهن مردم را هم به ماشین حسابی دائمی تبدیل کرده است. شهروند امروز، پیش از آنکه مصرف‌کننده باشد، حسابدار بحران‌های کوچک خانه است؛ کسی که هر روز باید تصمیم بگیرد کدام نیاز را بخرد و کدام نیاز را محترمانه حذف کند.

خرید، قبل از مغازه تمام می‌شود

به فروشگاه می‌روند. هنوز سبد خرید دستشان می‌گیرند. هنوز جلوی قفسه‌ها می‌ایستند. اما واقعیت این است که بخش مهمی از خرید، پیش از رسیدن به صندوق حذف شده است. یک خانواده ممکن است وارد سوپرمارکت شود اما با خودش تصمیم گرفته باشد لبنیات را کمتر بردارد، گوشت را فعلا نبرد، میوه را محدود کند، شوینده را کوچک‌تر انتخاب

اجاره؛ اول صف برداشت از درآمد

با هم به خانواده یادآوری می‌کنند که مسکن بزرگ‌ترین رقیب سفره است.

وقتی سهم مسکن در بودجه بالا می‌رود، خانوار نمی‌تواند از اجاره کم کند. صاحبخانه منتظر تحلیل اقتصادی نمی‌ماند. بانک و قبض و مدرسه هم همین‌طور. پس فشار به بخشی منتقل می‌شود که انعطاف‌پذیرتر است: خوراک، کیفیت غذا، پوشاک،

عقب‌نشینی از عادت‌های قدیمی

مرغ هم گرچه هنوز نسبت به گوشت قرمز در دسترس‌تر است اما دیگر آن جایگزین کاملاً آرامش‌بخشی گذشته نیست. نوسان قیمت، کوچک‌شدن توان خرید و هزینه‌های دیگر زندگی باعث شده حتی خرید مرغ هم برای بخشی از خانوارها با محاسبه بیشتری انجام شود.

میوه قصه تلخ‌تری دارد. در شهری که ویترین

نان؛ پناهگاه کالری

وقتی کالاهای مغذی گران‌تر می‌شوند، خانوار به سمت کالایی می‌رود که ارزان‌تر، در دسترس‌تر و سیرکننده‌تر است: نان. افزایش سهم نان در سفره، فقط نشانه علاقه مردم به نان نیست بلکه علامت فشار اقتصادی است. نان در چنین شرایطی نقش پناهگاه کالری را بازی می‌کند. شکم را پر می‌کند، هزینه کمتری دارد و می‌تواند جای خالی بخشی از غذاهای گران‌تر را موقتاً بپوشاند.

اما این پناهگاه، کامل نیست. نان می‌تواند گرسنگی را عقب بیندازد اما جای پروتئین،

حذف از اتاق‌های دیگر خانه

فشار اقتصادی فقط در آشپزخانه دیده نمی‌شود. کافی است به اتاق‌های دیگر خانه سر بزنیم. پرده‌ای که باید عوض می‌شد، هنوز با جوابی کوتاه بعد از نگاهی دردناک «حالا می‌خوایم چیکار؟» مانده است. میل فرسوده با یک روکش تازه تحمل می‌شود. یخچال تعمیر می‌شود، نه تعویض. گوشی موبایل تا آخرین نفس نگه داشته می‌شود. لباس‌ها دیرتر نو می‌شوند. کفش بچه تا جایی که ممکن است استفاده می‌شود. خرید کتاب، اسباب‌بازی، لوازم ورزشی، وسایل آموزشی و حتی هدیه، همه به فهرست بعدا منتقل شده‌اند. این همان بخشی کمتر دیده‌شده فشار اقتصادی است. مردم فقط از خوراک نمی‌زنند؛ از کیفیت زندگی می‌زنند. از زیبایی خانه، از تنوع، از تفریح، از آموزش، از رسیدگی به خود، از سفر کوتاه، از سینما، از کافه، از یک شام ساده بیرون، از خریدی که بیشتر از نیاز، حس زندگی می‌داد. در ظاهر، این‌ها شاید ضروری به نظر نرسند. اما زندگی فقط زنده ماندن نیست. وقتی همه چیز به ضرورت‌های خشک تقلیل پیدا کند، خانه تبدیل می‌شود به واحد مدیریت هزینه؛ جایی که اعضای خانواده مدام باید خودشان را قانع کنند که خواسته‌هایشان زیادی است.

زندگی با ماشین حساب روشن

فشار اقتصادی، فقط جیب را خالی نمی‌کند؛ ذهن را اشغال می‌کند. مردم با ماشین حساب روشن زندگی می‌کنند. در تاکسی، در فروشگاه، در خانه، سر کار، قبل از مهمانی، قبل از مدرسه، قبل از مریضی، قبل از خرید لباس. هر تصمیم کوچک، تبدیل به محاسبه می‌شود. آیا این ماه می‌شود گوشت خرید؟ آیا قبض برق بیشتر آمده؟ آیا کفش بچه را همین حالا بخریم یا ماه بعد؟ آیا دندان‌پزشکی را عقب بیندازیم؟ آیا می‌شود مهمانی را ساده‌تر گرفت؟ آیا می‌شود به جای خرید میوه، فقط چند قلم ضروری برداشت؟ این محاسبه دائمی، خسته‌کننده است. آدم را فرسوده می‌کند.

چون زندگی وقتی دائم به جمع و تفریق تبدیل شود، آرامش از آن بیرون می‌رود. مسئله اصلی همین‌جاست. مردم با بی‌ثباتی تصمیم‌های روزانه روبه‌رو هستند.

گزارش



جمله‌ای که سفره را کوچک کرد

«حالا این که واجب نیست» خلاصه فشرده یک وضعیت اقتصادی است. این جمله یعنی خانوار هنوز می‌خواهد ظاهر زندگی را نگه دارد اما زیر پوست آن، مدام در حال عقب‌نشینی است. اول گوشت قرمز از خرید هفتگی خارج می‌شود و به خرید ماهانه یا مناسبتی تبدیل می‌شود. بعد لبنیات، از مصرف روزانه به مصرف محدودتر می‌رسد. بعد میوه از چند نوع به یک نوع کاهش پیدا می‌کند. بعد آجیل، شیرینی، تنقلات، غذاهای آماده، رستوران، کافه و تفریح، آرام‌آرام از زندگی روزمره بیرون می‌روند. بعد نوبت به پوشاک می‌رسد؛ کفش هنوز قابل استفاده است، مانتو هنوز می‌شود پوشید، لباس بچه را می‌شود یک فصل دیگر هم کش داد. کمی بعد، تعمیر خانه، تعویض وسیله خراب، چکاپ پزشکی و کلاس آموزشی هم وارد همین منطق می‌شوند. به این ترتیب، فشار اقتصادی فقط مصرف را کم نمی‌کند بلکه تعریف مردم از ضرورت را تغییر می‌دهد. چیزهایی که تا چند سال قبل عادی بودند، امروز باید برای ماندن در سبد خانواده از دادگاه بودجه خانوار رای بگیرند.

گوشت؛ از غذای معمولی تا مناسبت خانوادگی

گوشت قرمز، روشن‌ترین نشانه تغییر سفره است. روزگاری شاید خرید گوشت، بخشی از برنامه معمول خانه بود. امروز برای بسیاری از خانواده‌ها به تصمیمی سنگین تبدیل شده است. نه اینکه همه آن را کاملاً حذف کرده باشند اما مصرفش چنان محدود شده که دیگر نمی‌شود آن را یک قلم عادی دانست. در قصایی‌ها خیلی از خریدها کوچک‌تر شده است. شستری به جای چند کیلو، چند صد گرم می‌خواهد. بعضی‌ها برای طعم غذا می‌خرند، نه برای سهم پروتئینی واقعی. بخشی از خانواده‌ها گوشت را با مرغ، سویا، تخم‌مرغ یا حبوبات جایگزین کرده‌اند. بخشی هم خرید را به مهمانی، مریضی، مهمان عزیز یا مناسبت خاص موکول کرده‌اند. ایـن تغییر منزلت غذایی است. وقتی گوشت از کالای معمول به کالای مناسبتی تبدیل می‌شود یعنی فشار درآمدی به نقطه‌ای رسیده که پروتئین باکیفیت دیگر به سادگی در برنامه روزانه جا نمی‌گیرد.

لبنیات؛ حذف بی سروصدای سلامت

لبنیات معمولاً مثل گوشت خبرساز نمی‌شود. حذف آن هم سروصدای کمتری دارد. کسی برای کم‌شدن شیر و ماست و پنیر از سفره، صف خبری تشکیل نمی‌دهد اما اثرش آرام و بلندمدت است دقیقاً همان نوع آسیبی که دیر دیده می‌شود و سخت جبران می‌شود. در خریدهای روزانه، خانواده اول سراغ چیزهایی می‌رود که سریع‌تر سیر می‌کند. لبنیات به‌خصوص وقتی قیمت‌ها بالا می‌رود، از گروه هر روز لازم است به گروه فعلا کمتر بخریم، منتقل می‌شود. شیر کمتر خریداری می‌شود، پنیر با دقت بیشتری مصرف می‌شود، ماست کوچک‌تر انتخاب می‌شود و کره و خامه و فرآورده‌های گران‌تر، زودتر از همه حذف می‌شوند. اما بدن با این حساب‌و‌کتاب‌ها کنار نمی‌آید. کودک، سالمند، زن باردار، نوجوان در سن رشد و کارگری که روزش با فشار بدنی می‌گذرد همه به تغذیه کافی نیاز دارند.

تفریح؛ اولین متهم همیشگی

در بسیاری از خانه‌ها، اولین چیزی که حذف می‌شود تفریح است. سفر کوتاه، سینما، رستوران، کافه، شهربازی، خرید مناسبتی، دورهمی پرخرج‌تر، حتی تاکسی اینترنتی برای راحتی بیشتر. همه زودتر از بقیه خط می‌خورند. چون در منطق بودجه‌ای خانواده، تفریح همیشه راحت‌تر قربانی می‌شود. می‌شود گفت: ضروری نیست. می‌شود گفت: بعدا می‌رویم. می‌شود گفت:همین خانه می‌مانیم. البته حذف تفریح شاید در فاکتور ماهانه دیده نشود اما در روان خانواده دیده می‌شود. خانواده‌ای که فقط کار می‌کند، قبض می‌دهد، اجاره می‌دهد، خرید ضروری می‌کند و دوباره از اول، به تدریج از حس زندگی فاصله می‌گیرد. کودکی که گردش نمی‌رود، پدر و مادری که فرصتی برای استراحت ندارند، جوانی که تفریحش به قدم‌زدن بی‌هزینه محدود می‌شود، همه بخشی از این تصویرند. این را از یاد نبریم که تفریح، کالای لوکس نیست بلکه سوپاپ روانی زندگی شهری است.

سخن پایانی

ماجرا فقط این نیست که مردم کمتر خرید می‌کنند؛ مسئله این است که زندگی روزمره، زیر فشار هزینه‌ها مدام در حال فشرده‌تر شدن است. خانواده‌ها هنوز تلاش می‌کنند ظاهر سفره، خانه، مدرسه و زندگی را نگه دارند اما برای حفظ همین ظاهر، هر ماه چیزی را حذف می‌کنند. یکبار گوشت، یکبار لبنیات، یکبار میوه، یکبار کلاس بچه، یکبار دندان‌پزشکی، یکبار تفریح و یکبار خریدی کوچک برای دل خودشان. خطر اصلی همین حذف‌های آرام است. حذف‌هایی که تیترا خبر نمی‌سازند اما کیفیت زندگی را ذره‌ذره پایین می‌آورند. وقتی مردم برای هر قلم خرید باید از خودشان بپرسند واقعا واجب است؟ یعنی فشار اقتصادی از عدد و نمودار عبور کرده و به متن خانه رسیده است. سفره شاید هنوز پهن باشد اما دیگر مثل قبل نیست بلکه سبک‌تر و تکراری‌تر شده و بیشتر از غذا روی آن حساب‌و‌کتاب دیده می‌شود.

کند و از خریدهای به ظاهر غیرضروری عبور کند. این همان اقتصاد تازه خانوار است؛ اقتصادی که در آن نیاز دیگر به‌تنهایی کافی نیست. کالا باید از چند فیلتر عبور کند: ضروری است؟ جایگزین ارزان‌تر دارد؟ می‌شود عقبش انداخت؟ اگر نخیریم، اتفاق جدی می‌افتد؟ و در نهایت، همان حکم بی‌رحمانه اما آشنا صادر می‌شود: «حالا این که واجب نیست.»

تفریح، آموزش و سلامت پیشگیرانه. اینجاست که سفره قربانی خاموش اجاره می‌شود. خانواده ممکن است هنوز ۳ وعده غذا داشته باشد اما ترکیب آن تغییر کرده است. پروتئین کمتر، لبنیات کمتر، میوه کمتر، کیفیت پایین‌تر و تکرار بیشتر غذاهای ارزان‌تر. ظاهر زندگی شاید هنوز سراپا باشد اما محتوای آن لاغر شده است.

میوه‌فروشی‌ها هنوز رنگارنگ‌اند، خیلی از سبدها کمرنگ‌تر شده‌اند. خرید میوه از چند نوع به یکی دو نوع کاهش پیدا کرده است. بعضی‌ها فقط برای بچه‌ها می‌خرند. بعضی‌ها میوه‌های ارزان‌تر یا درجه پایین‌تر انتخاب می‌کنند. بعضی نیز از کنار مغازه رد می‌شوند، قیمت‌ها را می‌بینند و همان جمله معروف را زیر لب می‌گویند: فعلا لازم نیست.

لبنیات، میوه و سبزی را نمی‌گیرد. در نتیجه سفره ممکن است هنوز پهن باشد، اما از نظر ارزش غذایی، ضعیف‌تر شده باشد. این تفاوت مهمی است. فقر غذایی همیشه به معنای خالی بودن بشقاب نیست. گاهی بشقاب پر است اما از چیزهایی پر شده که فقط زنده نگه می‌دارند، نه سالم نگه می‌دارند. این همان نقطه‌ای است که اقتصاد خانوار به سلامت جامعه وصل می‌شود.

وقتی درد هم نوبت می‌گیرد

یکی از نگران‌کننده‌ترین حذف‌ها، حذف یا عقب‌انداختن درمان است. خانواده‌ای که زیر فشار اجاره و خوراک و مدرسه مانده، گاهی مراجعه به پزشک را عقب می‌اندازد. دندان‌پزشکی، عینک، آزمایش، چکاپ، فیزیوتراپی و درمان‌های غیراضطرابی، خیلی زود وارد فهرست فعلا نه می‌شوند. دندان درد تا وقتی قابل تحمل باشد، تحمل می‌شود. عینک بچه کمی دیرتر عوض می‌شود. آزمایش سالانه حذف می‌شود. داروی مکمل خریداری نمی‌شود. مراجعه به پزشک متخصص به ماه بعد موکول می‌شود. این‌ها حذف‌های خطرناک‌اند، چون هزینه امروز را کم می‌کنند اما ممکن است هزینه فردا را چند برابر کنند. در اقتصاد خانوار، درمان وقتی به تعویق می‌افتد که فشار از مرحله سختی عبور کرده و به مرحله فرسایش رسیده است. چون آدم‌ها معمولاً از سلامت خودشان آخرین چیزی است که می‌زنند. اگر امروز خانواده‌ای درمان را عقب می‌اندازد یعنی قبل از آن از خیلی چیزهای دیگر گذشته است.

آینده‌ای که قسطی حذف می‌شود

آموزش هم از موج حذف‌ها بی‌نصیب نمانده است. کلاس زبان، موسیقی، ورزش، تقویتی، کنکور، مهارت‌آموزی و دوره‌های آزاد، برای بسیاری از خانواده‌ها دیگر انتخاب ساده‌ای نیست. خانواده می‌داند آموزش مهم است اما وقتی درآمد محدود است، آینده هم ناچار می‌شود با بودجه امروز مذاکره کند. والدین ممکن است کلاس زبان را حذف نکنند اما تعداد جلسات را کم کنند. ممکن است کلاس هنری را عقب بیندازند. ممکن است بین کلاس ریاضی و ورزش یکی را انتخاب کنند. ممکن است ثبت‌نام را به ترم بعد موکول کنند. در همه این تصمیم‌ها یک حس مشترک وجود دارد: عذاب وجدان اقتصادی. خانواده می‌خواهد برای فرزندش بهتر بخرد اما بودجه اجازه نمی‌دهد. این حذف، حذف فرصت است. یعنی فشار امروز، آرام‌آرام به توان فردای کودکان و نوجوانان دست می‌برد.

فروشنده‌ها هم فهمیده‌اند

بازار زودتر از آمار رسمی تغییر رفتار مردم را می‌فهمد. فروشنده می‌بیند مشتری کمتر می‌خرد، بسته کوچک‌تر می‌خواهد، قیمت می‌پرسد و رد می‌شود، برند ارزان‌تر انتخاب می‌کند، خرید را نصف می‌کند یا از کالاهای غیرضروری عبور می‌کند. سوپرمارکت‌دار، قصاب، لبنیاتی، میوه‌فروش، پوشاک‌فروش و داروخانه، هرکدام از زاویه خودشان با این تغییر روبه‌رو هستند. برای فروشنده، کاهش خرید مردم فقط کاهش فروش نیست؛ تغییر زبان بازار است. وقتی مشتری به جای خرید همیشگی، می‌گوید «فعلاً همین کافیه»، یعنی یک اتفاق مهم افتاده است. وقتی مردم از بسته‌های بزرگ به بسته‌های کوچک‌تر پناه می‌برند، یعنی نقدینگی روزمره کم شده است. وقتی خریدهای ماهانه به خریدهای خرد و چندروزه تبدیل می‌شود، یعنی خانوار دیگر توان انبار کردن ندارد.

حذف محترمانه، فقر بی‌صدا

بخش مهمی از فشار اقتصادی امروز، بی‌صداست. خیلی از خانواده‌ها کمک نمی‌خواهند، شکایت بلند نمی‌کنند، ظاهر زندگی را حفظ می‌کنند، مهمانی را ساده‌تر برگزار می‌کنند، خرید را کمتر می‌کنند، تفریح را حذف می‌کنند و با یک جمله همه چیز را جمع می‌کنند: فعلا صلاح نیست. این همان حذف محترمانه است؛ نوعی فقر بی‌صدا که خودش را با آبروداری نشان می‌دهد. یخچال خالی نیست اما متنوع هم نیست.

سفره پهن است اما ضعیف‌تر شده. بچه به مدرسه می‌رود، اما کلاس جانبی حذف شده. خانواده مریض را درمان می‌کند اما دیرتر. خانه روشن است اما خیلی از خواسته‌ها در آن خاموش شده‌اند.